

نمود مدرن: نگاهی به نظریه جهان‌سازی نلسون گودمن

رضا صادقی



چکیده

نظریه جهان‌سازی نلسون گودمن تلاشی است برای حل مشکل اصلی نظریه‌های نسبیت گرایانه‌ای که در چند دهه اخیر بر فلسفه غرب سیطره داشته‌اند. چگونگی صدق هم‌زمان باورهای متناقض مشکل اصلی و مشترک نظریه‌هایی مانند پلورالیسم معرفتی، تعدد قرائت‌ها و انسجام‌گرایی به شمار می‌رود. گودمن برای حل این مشکل وجود یک جهان از پیش ساخته شده را انکار می‌کند و از وجود جهان‌های متعددی که با نمادها و قرائت‌های بشری ساخته شده‌اند دفاع می‌کند. بر این اساس، اگر جهان‌های بی‌نهایتی وجود داشته باشند، امکان صدق باورهای متناقض بشری فراهم خواهد شد. در نوشتار زیر به تبیین نظریه گودمن و بررسی و نقد دلایل او خواهیم پرداخت.

کلید واژه‌ها:

وجودشناسی، خلقت، تعدد قرائت‌ها، نزاع رئالیسم، ضد رئالیسم.

نلسون گودمن، استاد فلسفه دانشگاه هاروارد، در آثار خود، به ویژه در کتاب راه های جهان سازی و در مقالاتی که در کتاب ستاره سازی دارد، وجود جهانی مستقل از ذهن را انکار می کند، و به جای آن، از وجود جهان های تکثری دفاع می کند که از مفاهیم، واژه ها، نمادها، توصیف ها و قرائت های بشری ساخته شده اند. از نظر او به ازای هر یک از چارچوب های مفهومی که در حوزه های گوناگون بشری مانند فلسفه، علم، هنر، سیاست و زندگی روزمره وجود دارد، جهانی هست که با آن چارچوب ساخته می شود، و از آنجا که چارچوب های مفهومی بشری بر اساس مقاصد و اهداف و نیازهای بشری ساخته می شوند و تغییر می کنند، جهان های تکثر و همچنین اجزا و عناصر سازنده این جهان ها نیز بر اساس خواست و نیاز و هدف انسان ها و به دست خود آنان ساخته می شوند و تغییر می کنند. گودمن در تبیین دیدگاه خود صریح و روشن سخن می گوید، و تأکید دارد که سخنان او به هیچ وجه استعاری نیست.^(۱) او از جهان های ممکن متعددی که می توانند جایگزین یک جهان واقعی شوند سخن نمی گوید، بلکه از جهان های متعدد واقعی سخن می راند.^(۲)

گودمن حاضر است به جای عنوان «جهان سازی» از عنوان «جعل واقعیت ها» استفاده کند تا نشان دهد دیدگاه او در برابر دیدگاه واقع گرایانی قرار دارد که به تعبیر او گمان می کنند ما جهان را نمی سازیم، بلکه آن را می یابیم. او می نویسد: «عنوان جعل واقعیت ها نه تنها به روشنی آنچه را قصد دارم از آن بحث کنم روشن می سازد، بلکه همچنین مبنای گرایانی را به چالش می کشد که کاملاً مطمئن اند که واقعیت ها یافت می شوند، و ساخته نمی شوند و واقعیت ها صرفاً یک جهان واقعی را می سازند، و شناخت عبارت است از باور کردن واقعیت ها. این آموزه های ایمانی چنان با قاطعیت بر بیشتر ما سیطره یافته اند و ما را جادو و نابینا کرده اند که عنوان «جعل واقعیت» متناقض به نظر می رسد. جعل مترادف با «کذب» یا «افسانه» فرض شده و با «صدق» یا «واقعیت» ناسازگار دانسته شده است. البته ما باید کذب و افسانه را از صدق و واقعیت جدا کنیم؛ ولی یقین دارم که چنین تمایزی نمی تواند مبتنی بر این مطلب باشد که افسانه ساختنی است و واقعیت یافتنی.»^(۳) بنابراین از نظر گودمن وجه اشتراک افسانه و واقعیت این است که هر دو ساخته ذهن

انسان‌اند، و از این نظر، بین صدق و کذب یا درست و نادرست تفاوتی وجود ندارد. با اینکه گودمن در آثار خود می‌کوشد مرز بین واقعیت و افسانه یا صدق و کذب را حفظ کند، به نظر می‌رسد بر اساس نظام فکری او چنین مرزهایی صرفاً بر اساس خواست‌ها و اهداف انسانی ترسیم شده‌اند، و بنابراین ساخته ذهن انسان خواهند بود، و اینکه برخی از امور واقعی‌تر به نظر می‌رسند دلیلی روان‌شناختی دارد. او همه نظام‌های فلسفی و نظریه‌های علمی را به یک اندازه درست می‌داند و آن‌ها را نوعی جهان‌سازی توصیف می‌کند، و مثلاً بین نظریه زمین‌محوری و خورشیدمحوری از نظر درستی و نادرستی تمایزی قایل نیست. او می‌گوید باید انتخاب را به انسان واگذاشت.^(۴) از نظر او، اینکه یک جهان بیش از جهان‌های دیگر واقعی به نظر می‌رسد بیشتر به عادت ما بستگی دارد. محض نمونه، انسان عادی جهان خود را با خامه‌ای از علم و هنر و در تلاش برای بقا می‌بافد، و جهان او در مقایسه با جهان فیزیک‌دان یا پدیده‌شناس به یک اندازه واقعی است، و اینکه «جهان او بیش از هر جهانی واقعی به نظر می‌رسد، به این دلیل است که واقعیت تا حد زیادی به عادت ما بستگی دارد.»^(۵)

دو دلیل برای نظریه جهان‌سازی

همان‌گونه که از عنوان کتاب *راه‌های جهان‌سازی* برمی‌آید، گودمن در این کتاب بیشتر در پی آن است که با تمسک به نمونه‌هایی از جهان‌سازی، ترندها و روش‌هایی را نشان دهد که انسان‌ها در ساختن جهان‌های گوناگون از آن‌ها استفاده می‌کنند. در واقع روش او بیشتر توصیفی است. او از جهانی سخن می‌گوید که در آن هیچ چیز پیش‌ساخته و آماده‌ای وجود ندارد، و انسان‌ها با قراردادهای لفظی و نمادهای علمی و هنری به ساختن واقعیت‌ها و جهان‌های مورد نظر خود می‌پردازند. البته اینکه گودمن را «توصیف‌گر» جهانی خاص بدانیم با نفس نظریه جهان‌سازی او ناسازگار است. بر اساس نظریه خود او، باید وی را «سازنده» جهانی بدانیم که در آن جهان خارجی حذف می‌شود و از وجود جهان‌های متکثری سخن به میان می‌آید که انسان‌ها آن‌ها را می‌سازند (همان‌گونه که خواهیم دید، از نظر گودمن حذف و اضافه، از جمله راه‌های

جهان‌سازی به شمار می‌روند؛ و باز اگر به روش خود‌گودمن در کتاب راه‌های جهان‌سازی پای‌بند باشیم، به جای آنکه وقت خود را صرف یافتن ادله و ارزیابی استدلال‌های او کنیم، باید در پی کشف ترفندها و روش‌های وی در ساختن چنین جهانی باشیم و اهداف و انگیزه‌های او را بررسی کنیم. به بیان دیگر، نظریه جهان‌سازی، چه درست و چه نادرست، ساختگی و جعلی خواهد بود. اگر درست باشد به اقتضای خود این نظریه، و اگر نادرست باشد به اقتضای معنای «نادرست»، و ساختن و جعل کردن بیش و پیش از آنکه به دلیل و استدلال نیاز داشته باشد، محتاج و منتظر هدف و انگیزه است.

با این همه با رجوع به آثار گودمن می‌توان دو دلیل کلی در تأیید نظریه جهان‌سازی یافت. دلیل نخست مبتنی بر این نگرش کانتی بسط می‌یابد که داده محض ناپیوست، یا به تعبیر خود گودمن «سخن گفتن» از مضمون بدون ساختار یا داده مفهوم‌سازی نشده یا جوهر بدون اوصاف خودی‌رانگر خواهد بود؛ چون سخن گفتن به معنای تحمیل ساختار، مفهوم‌سازی و نسبت دادن اوصاف است.^(۶) البته گودمن این نگرش را، که مبنای انقلاب کوپرنیکی کانت به شمار می‌رود، با دو اصلاح به کار می‌برد. کانت با اینکه مضمون بدون ساختار را نابینا می‌داند، ساختار بدون مضمون را نیز تهی می‌شمارد، و به هیچ وجه مضمون را حاصل ساختار نمی‌داند. به عبارت دیگر کانت در فلسفه خود جهان مستقل از ذهن را، دست‌کم به منزله یک فرض منطقی،^(۷) حفظ می‌کند، و جهان‌پدیداری را حاصل تعامل ذهن و جهان فی‌نفسه می‌داند. ولی همان‌گونه که دیدیم، گودمن جهان فی‌نفسه را انکار می‌کند، و بنابراین، مضمون را حاصل ساختار می‌داند و بر این باور است که مرجع هر مفهومی با خود آن مفهوم ساخته می‌شود، و با تغییر مفاهیم، جهان مورد اشاره مفاهیم نیز تغییر می‌کند. از طرفی دیگر کانت به دلیل اعتمادی که به منطق ارسطویی داشت مقولات را نسبت به افراد مختلف ثابت می‌انگاشت، ولی گودمن مقولات را تاریخی و تابع اوضاع فرهنگی و اهداف بشری می‌داند، و بنابراین در نظام فلسفی او با جهان‌های متعدد بی‌نهایتی روبه‌رو خواهیم بود که با مفاهیم، واژه‌ها و نمادهای هنری و علمی و فرهنگی ساخته می‌شوند، و نه تنها صرفاً یک جهان وجود ندارد و تعداد جهان‌ها بی‌نهایت است، یک مجموعه از

جهان‌ها نیز وجود ندارد و شمار چنین مجموعه‌هایی نیز بی‌نهایت خواهد بود.^(۸)

بنابراین به نظر می‌رسد استدلال نخست‌گودمن، که استدلال اصلی او نیز به شمار می‌رود، این است که ما به هیچ واقعیتی جدای از چارچوب‌های مفهومی خویش دسترسی نداریم، و بنابراین می‌توانیم ادعا کنیم جهان از چارچوب‌های مفهومی انسانی ساخته شده است. او در این باره می‌نویسد: «اگر من دربارهٔ جهان سؤال کنم، شما می‌توانید در خصوص چگونگی جهان در یک یا چند چارچوب ارجاعی پاسخ دهید؛ ولی اگر من اصرار کردم که به من بگو جهان جدای از همهٔ چارچوب‌ها چگونه است شما چه می‌توانید بگویید؟ ما به شیوه‌های توصیف آنچه که توصیف می‌شود محدود هستیم. بنابراین می‌توان گفت جهان ما متشکل از این شیوه‌هاست.»^(۹)

بنابراین در نظریهٔ گودمن واژه‌ها نقشی محوری در جهان‌سازی خواهند داشت^(۱۰) و خامهٔ اصلی جهان‌های علمی و نیمه‌علمی را تشکیل می‌دهند، و اهمیت واژه‌ها در جهان‌سازی به گونه‌ای است که «واژه‌ها بدون جهان می‌توانند وجود داشته باشند، ولی هیچ جهانی بدون واژه‌ها یا دیگر نمادها نمی‌تواند وجود داشته باشد.»^(۱۱) البته تأکید بر نقش واژه‌ها نباید ما را از نقش نمادهای غیر زبانی مانند تصاویر هنری و نمادهای تمثیلی و کنایه‌ای غافل کند، چون از نظر گودمن نه تنها «تصاویر نیز مانند واژه‌ها می‌توانند واقعیت‌ها را بسازند و نمایش دهند و در جهان‌سازی نقش داشته باشند»، بلکه «افسانه نیز در جهان واقعی کارکردی شبیه غیر افسانه خواهد داشت.»^(۱۲)

دلیل دوم، ماهیت متفاوتی دارد، و عبارت است از تمسک به نمونه‌هایی از «جعل واقعیت» برای نشان دادن این مطلب که جهان‌های بی‌نهایتی وجود دارند و همگی مخلوق ذهن انسان‌ها نیستند. پیش از بررسی این نمونه‌ها که حجم زیادی از آثار گودمن را اشغال می‌کنند، مناسب است به فهرست راه‌ها و شیوه‌های جهان‌سازی توجه کنیم. از نظر گودمن تجزیه، ترکیب، نظم‌بخشی، حذف، تکمیل، اضافه و تأکید برخی از شیوه‌های متداول جهان‌سازی هستند.^(۱۳)

بیشتر جهان‌ها با جداسازی و به هم پیوند دادن، ساخته می‌شوند. تقسیم کل‌ها به جزءها و ترسیم مرزهای گوناگون، و از طرفی دیگر، ترکیب انواع با یکدیگر و ارتباط ایجاد کردن، همگی، راه‌هایی برای جهان‌سازی به شمار می‌روند. فیلسوفان باستان از همهٔ راه‌های جهان‌سازی استفاده

می‌کردند و مثلاً یکی جهان را آب می‌دانست و دیگری آن را به اتم‌ها تجزیه می‌کرد؛ یکی نامتعمین را به جای آب می‌گذاشت و دیگری کمیت را به کیفیت تقلیل می‌داد و دیگری برعکس. از نظر گودمن با اینکه آنان از راه‌های جهان‌سازی استفاده می‌کردند، خطای ایشان این بود که نظریه‌های یکدیگر را باطل می‌دانستند، درحالی که باید همه این نظریه‌ها را درست بدانیم و اختیار را به انسان واگذاریم.^(۱۴)

راه‌های جهان‌سازی حتی در علم تاریخ نیز به کار می‌رود. مثلاً اگر دو تاریخ‌دان را در نظر بگیریم که واقعه یکسانی، مانند رنسانس، را گزارش می‌کنند، ممکن است یکی از آن دو بر جنگ‌ها و وقایع نظامی تأکید بیشتری داشته باشد، و دیگری بر هنر و فرهنگ، و در این صورت با دو گزارش متفاوت از واقعه‌ای یکسان روبه‌رو خواهیم بود که هر دو درست‌اند، و حتی اگر گزاره‌های این دو گزارش متناقض باشند، باز به این دلیل که در دو چارچوب متفاوت طرح شده‌اند و به دو جهان متفاوت تعلق دارند، می‌توان هر دو را صادق دانست.^(۱۵) یک تاریخ‌دان ممکن است بگوید شاهان اسپارتنی یک رأی داشتند، و دیگری بگوید آنان دو رأی داشتند، و هر دو گزارش درست خواهد بود.^(۱۶)

در آثار گودمن نمونه‌های جهان‌سازی شامل طیف وسیعی از تفسیرها و مفهوم‌سازی‌های بشری می‌شوند، و به نظر می‌رسد نمونه‌های زیر می‌توانند، بدون نیاز به هر گونه توضیحی، وزن نظریه جهان‌سازی را روشن سازند. یک درخت نسبت به سطح زمین ساکن است و نسبت به خورشید همراه زمین در حال حرکت است. در چارچوب نظریه زمین‌محوری، خورشید متحرک است، در حالی که در چارچوب نظریه خورشیدمحوری، خورشید ساکن است؛ یعنی در یک نظام فکری باور به حرکت زمین درست است، و در نظامی دیگر، باور به سکون زمین.^(۱۷) اینکه چه چیزی روبه‌روی شما وجود دارد، به مفهوم‌سازی شما وابسته است. شما روبه‌روی خود یک قهرمان فوتبال می‌بینی، و من به دلیل اینکه او را نمی‌شناسم صرفاً یک رهگذر عادی را می‌بینم، و قطعاً یک هنرمند یا یک فیزیک‌دان یا یک شیمی‌دان، هر کدام با نگاه متفاوتی که دارند، چیزهای دیگری می‌بینند.^(۱۸) ما مولکول‌ها را عناصری از جهان روزمره خود نمی‌دانیم و در زندگی

روزمره خود سبب‌زمینی را با مثلث و حروف الفبا در یک مقوله جای نمی‌دهیم. نقطه، در یک توصیف، از تقاطع دو خط ساخته می‌شود، و در توصیفی دیگر، نه تنها نقطه از خط ساخته نمی‌شود، بلکه این خط است که از نقطه ساخته می‌شود. بنابراین اینکه آیا در جهان نقطه از خط ساخته شده است یا به عکس، به قراردادی بستگی دارد که خط یا نقطه را تعریف می‌کند،^(۱۹) و طبیعتاً چون قراردادها را ما جعل می‌کنیم، واقعیت‌ها نیز تابع قراردادهای ما خواهند بود، و در نهایت این انسان است که واقعیت‌ها را با چارچوب‌های مفهومی خویش جعل می‌کند.

نمونه دیگری از جهان‌سازی، که گودمن به آن اشاره می‌کند، به صورت فلکی باز می‌گردد. دختر شما می‌پرسد: آنچه در آسمان است چیست؟ شما می‌گویید: دب‌اکبر،^(۲۰) و او می‌پرسد: چه کسی دب‌اکبر را ساخته است. پاسخ گودمن این است که ما ساخته‌ایم و دب‌اکبر جدای از مفهوم‌سازی ما وجود خارجی ندارد.

در ادامه خواهیم دید که از نظر گودمن همین مطلب در خصوص ستاره‌ها نیز صدق می‌کند و او در مقاله‌ای تحت عنوان «در باب ستاره‌سازی» و در پاسخ به نقدهایی که بر نظریه او شده است، ستاره‌ها را نیز حاصل مفهوم‌سازی انسان‌ها و مخلوق ذهن‌های آنان معرفی می‌کند.

بر اساس آنچه گذشت، شاید بتوان سیر منطقی اندیشه گودمن را این‌گونه بازسازی کرد که او در گام نخست با تمسک به نگرش کانتی، وجود جهانی خارج از چارچوب‌های فکری بشری را انکار می‌کند، و سپس با تمسک به نمونه‌هایی از جعل واقعیت‌ها نشان می‌دهد که همه عناصر سازنده جهان، ساخته ذهن انسان است. او برای اینکه «تکثر» جهان‌ها را نیز نشان دهد، به ناسازگاری تفسیرهای بشری تمسک می‌جوید و تأکید می‌کند که در یک جهان واحد نمی‌توان دو گزاره متناقض را پذیرفت، و گزاره‌های متناقض را باید به جهان‌های متعددی نسبت داد که افراد با قرائت‌های متعددی که دارند آن‌ها را می‌سازند.^(۲۱) به عبارت دیگر، دفاع از تکثرگرایی معرفتی را می‌توان یکی از انگیزه‌های اصلی طرح نظریه جهان‌سازی دانست. به رسمیت شناختن قرائت‌های گوناگون، به معنای پذیرش صدق گزاره‌های متناقض است، و گزاره‌های متناقض در صورتی می‌توانند هم‌زمان صادق باشند که به جهان‌های متعددی که با مفاهیم خود آن گزاره‌ها

ساخته شده‌اند، تعلق داشته باشند. بنابراین بر اساس نظریه جهان‌سازی، تعریف مشهوری که از صدق وجود دارد و بر اساس آن «برف سفید است اگر و تنها اگر برف سفید باشد»، باید این گونه اصلاح شود که «برف در یک جهان مفروض سفید است اگر و تنها اگر برف در آن جهان مفروض سفید باشد». پذیرش جهان‌های متکثر، همچنین باعث می‌شود مفهوم ضرورت و امکان نیز تعریفی جدیدیابد که بر اساس آن گزاره‌ای که در همه جهان‌های واقعی (و نه جهان‌های ممکن) صادق است ضرورتاً صادق، و گزاره‌ای که در هیچ جهانی صادق نیست ضرورتاً کاذب باشد. (۲۲)

نظریه جهان‌سازی گودمن بازتاب وسیع و گسترده‌ای داشته است. «پاتنم» از جمله کسانی است که با استقبال از نظریه جهان‌سازی، دیدگاهی را با عنوان «رنالیسم درونی»^(۲۳) بسط داده است. عنصر اصلی رنالیسم درونی این است که به تعبیر پاتنم «چیزها مستقل از شاکله‌های مفهومی وجود ندارند. ما با ساختن شاکله‌های مختلف توصیفی، جهان‌ها را به چیزها تقسیم می‌کنیم.»^(۲۴) او در تقویت نظریه گودمن نمونه‌های جدیدی از جهان‌سازی ارائه می‌کند. محض نمونه اگر از شما بپرسند چند چیز در این اتاق وجود دارد، شما یک میز، یک صندلی و یک تخت خواب می‌بینید و پاسخ می‌دهید که سه چیز وجود دارد. ولی از نگاهی علمی و با توجه به حساب جزء و کل^(۲۵) پاسخ‌های دیگری نیز وجود دارد؛ یعنی اگر مجموعه‌ها را نیز جزو اشیا به شمار آوریم، مجموعه میز و صندلی، خود یک چیز جداگانه خواهد بود.^(۲۶) بنابراین اینکه چه چیز و چند چیز در یک اتاق وجود دارد، به قرائت شما بستگی دارد، و به موازات هر قرائتی جهان خاصی وجود دارد که اشیا موجود در آن با آن قرائت ساخته می‌شوند. پاتنم رنالیست‌ها را متهم می‌کند که از چشم‌اندازی الهی^(۲۷) به جهان می‌نگرند؛ ولی به نظر می‌رسد آنچه وی آن را درون‌گرایی می‌نامد، در نهایت برای فاعل شناسا نوعی قدرت مطلق در خصوص ساختن واقعیت‌ها و علم مطلق در خصوص چیستی واقعیت‌ها به ارمغان می‌آورد. اگر هیچ عامل غیرذهنی‌ای در ساختن واقعیت‌ها دخیل نباشد، فاعل‌های شناسا در خلق واقعیت‌ها دارای قدرتی نامتناهی خواهند بود، و طبعاً به ساخته خود احاطه علمی خواهند داشت، و بنابراین

دیدگاه گودمن و پاتنم به خداانگاری انسان می‌انجامد. این مطلب را در ادامه بررسی خواهیم کرد؛ اما ابتدا به برخی نقدهای نظریه گودمن می‌پردازیم.

نقد نظریه جهان‌سازی

از میان منتقدان گودمن می‌توان به فومرتن و شفلر اشاره کرد که هر دو از واقع‌گرایان به شمار می‌روند و از وجود جهان مستقل از مفاهیم ذهنی جانبداری می‌کنند. فومرتن در کتاب رتالیسم و نظریه مطابقت در باب صدق نظریه جهان‌سازی را با دیدگاه‌های پاتنم و ررتی در یک دسته جای می‌دهد و پیش‌فرض اساسی آنان را این‌گونه بیان می‌کند: «هیچ واقعیتی وجود ندارد که خارج از دسترس ما باشد، و ما به جهانی از واقعیت‌ها که از بازنمایی‌های ما مستقل باشد دسترسی نداریم.»^(۲۸) وی سپس با توجه به پیش‌فرض فوق استدلال آنان را این‌گونه بازسازی می‌کند که ما برای یافتن واقعیتی مستقل از مفاهیم خود، باید درباره آن فکر کنیم. ولی اگر درباره آن فکر کنیم، آن را در چارچوب مفاهیم قرار داده‌ایم، و بنابراین هیچ دلیلی نداریم که واقعیتی مستقل از مفاهیم ما وجود داشته باشد. آنان معمولاً واقع‌گرایان را به چالش می‌کشند و از ایشان می‌خواهند که اگر می‌توانید، یک واقعیت را نشان دهید که مستقل از مفاهیم بشری باشد.

فومرتن برای اینکه مغالطه این استدلال را نشان دهد، استدلال مشابهی برای اثبات علم مطلق انسان طرح می‌کند. بنابر این استدلال، هیچ چیزی وجود ندارد که ما از پیش به آن آگاه نباشیم. هر موردی را که نشان دهید، دست‌کم خودتان از پیش به آن آگاه بوده‌اید.^(۲۹) بنابراین از اینکه برای اشاره به هر واقعیتی باید آن را در چارچوب مفاهیم قرار داد نمی‌توان نتیجه گرفت که واقعیت‌ها در وجود خود نیازمند مفهوم‌سازی هستند، و اساساً اگر در جهان بین چیزها تفاوت‌ها و شباهت‌هایی نباشد، مفهوم‌سازی امکان‌پذیر نیست. فقط پس از آگاهی از تفاوت‌ها و شباهت‌هاست که می‌توان به مفهوم‌سازی پرداخت، و به عنوان نمونه طبقه‌بندی کتاب‌های یک کتابخانه فقط زمانی امکان‌پذیر است که آن کتاب‌ها با یکدیگر متفاوت باشند و ما نیز از تفاوت‌های آن‌ها آگاه باشیم.

فومرتن مثال‌هایی را که گودمن و پاتنم به آن‌ها تمسک می‌جویند و آن‌ها را نمونه‌هایی از جهان‌سازی می‌دانند، در دو دسته جداگانه بررسی می‌کند. از نظر او برخی از این مثال‌ها مسائلی فلسفی‌اند که باید حل شوند. مثلاً اختلاف نظر در خصوص ماهیت نقطه، مسئله‌ای در حوزه فلسفه ریاضی است و نمی‌توان با تمسک به آن، جهان‌سازی را اثبات کرد. اما برخی از مثال‌های جهان‌سازی مغالطه‌های آشکاری هستند که به تعبیر فومرتن برای برنامه‌های طنز تلویزیونی مناسب‌اند. مثلاً اینکه گودمن در بحث حرکت‌سازی حرکت و سکون درخت را نسبی می‌داند و تأکید می‌ورزد که درختی که نسبت به زمین ساکن است، نسبت به خورشید در حال حرکت است، به هیچ وجه نشان نمی‌دهد حرکت را ما می‌سازیم، و دلیلش این است که درخت همیشه نسبت به زمین ثابت است، و نسبت به خورشید در حال حرکت، و نمی‌توان با تغییر مفاهیم آن را نسبت به زمین نیز متحرک دانست. البته در یک برنامه طنز تلویزیونی ممکن است دزد مسلحی به کارمندان بانک هشدار دهد که به هیچ وجه حرکت نکنید و سپس یادآوری کند که البته حرکت چشم‌ها و ضربان قلب استثناست و کارمندان مجازند همراه زمین به دور خورشید حرکت کنند!

ستاره‌سازی

ایزرئیل شفلر همکار گودمن در دانشگاه هاروارد از مهم‌ترین منتقدان اوست که در مقاله‌ای با عنوان «جهان‌های شگفت‌انگیز گودمن» به نقد نظریه او می‌پردازد. انتقاد نخست شفلر این است که گودمن دوپهلوی سخن می‌گوید و منظور خود را از جهان‌سازی به درستی بیان نمی‌کند. جهان‌سازی اگر به معنای ساختن قرائت‌های متفاوت در باب جهان باشد سخن درستی است، و در این صورت باید جهان واقعی را معیار صدق قرائت‌های گوناگون دانست. ولی شفلر با تمسک به سخنان گودمن نشان می‌دهد که او اساساً جهان واقعی را تابع قرائت فرد می‌داند. محض نمونه او در پایان کتاب راه‌های جهان‌سازی می‌نویسد: «اگر به نقش قرائت‌ها در ساختن جهان‌ها توجه کنیم، تمایز بین تطابق یک قرائت با یک جهان، یک جهان با یک قرائت و یک قرائت با قرائت‌های دیگر از میان می‌رود.»^(۳۰) او در جای دیگر می‌نویسد: «ما جهان‌ها را با

قرائت‌ها می‌سازیم... تکثر جهان‌هایی که من به رسمیت می‌شناسم دقیقاً جهان‌هایی واقعی هستند که با قرائت‌های درست و صحیح ساخته می‌شوند و مطابق با آن هستند.»^(۳۱) بنابراین زمانی که گودمن از ساخته شدن جهان به واسطه یک قرائت سخن می‌گوید، صرفاً قصد ندارد از این سخن سطحی دفاع کند که یک قرائت با ساختن یک قرائت ساخته می‌شود، بلکه او جهان واقعی را محصول قرائت و توصیف بشری می‌داند. به عبارت دیگر، منظور گودمن این است که مرجع یک توصیف با ساختن خود آن توصیف ساخته می‌شود: «چیزها و جهان‌ها و حتی عناصر سازنده آن‌ها یعنی ماده، غیر ماده، ذهن، انرژی یا هر چیز دیگری - با خود قرائت ساخته می‌شوند.»^(۳۲)

در اینجا شفلر با صراحت بیشتری با گودمن سخن می‌گوید و از او می‌پرسد که آیا مثلاً ستاره‌ها را ما ساخته‌ایم؟ او می‌نویسد: «ولی اینکه ما با ساختن واژه "ستاره" ستاره‌ها را می‌سازیم، ادعایی نامعقول و جنون‌آمیز است... . اینکه بگوییم ما ستاره‌ها را "با عنوان" ستاره‌ها می‌سازیم - یعنی پیش از اینکه واژه ستاره وجود داشته باشد ستاره‌ها با عنوان ستاره‌ها وجود نداشتند - تأییدی بر نظریه گودمن نیست؛ زیرا اولاً، اینکه ستاره‌ها با عنوان ستاره‌ها وجود نداشتند به این معنا نیست که آن‌ها وجود نداشتند یا ما آن‌ها را ساخته‌ایم؛ و ثانیاً، وجود ستاره‌ها "با عنوان" ستاره‌ها، یعنی وجود ستاره‌ها به علاوه اینکه آن‌ها ستاره نام دارند. کسی در این نکته تردیدی ندارد که پیش از آنکه ما نام "ستاره" را انتخاب کنیم ستاره‌ها این نام را نداشته‌اند، بلکه بحث در این است که این نشان نمی‌دهد آن‌ها وجود هم نداشته‌اند.»^(۳۳)

شفلر با تمسک به سخنان گودمن استدلال اصلی او را این‌گونه بازسازی می‌کند: «واژه‌ها ابزار ساختن توصیف‌های واقع‌نما هستند، و از آنجا که شناخت اشیا نیز در چارچوب توصیف‌ها خواهد بود، شناخت نیز به شیوه مشابهی با واژه‌های ما شکل می‌گیرد. ولی خود اشیا چیستند؟ ما به خود اشیا جدای از شناخت خود دسترسی نداریم؛ بنابراین اشیا نیز از واژه‌ها ساخته می‌شوند. پس با ساختن قرائت‌ها ما می‌توانیم اشیا را نیز بسازیم.»^(۳۴) شفلر پاسخ می‌دهد این نظریه کانتی که فرد خارج از شناخت خود به چیزها دسترسی ندارد به هیچ وجه نشان نمی‌دهد چیزها را خود

فرد می‌سازد. دسترسی اساساً همان شناخت است، و اینکه فرد خارج از شناخت به خود چیزها دسترسی ندارد معنایش این است که خارج از شناخت نسبت به چیزها شناخت ندارد، و بنابراین سخن کانت سخنی سطحی از کار در می‌آید.

اشکال دیگر شفلر این است که گودمن در آثار خود بین توصیف درست و نادرست و همچنین بین گزاره صادق و کاذب فرق می‌نهد، و برای نمونه، دان کیشوت را مثال می‌زند و تأکید می‌کند که ساختن چنین مفهومی به معنای تحقق دان کیشوت در خارج نیست. ولی چنین سخنی با اصل نظریه جهان‌سازی او ناسازگار است، و اگر به نظریه او پایبند باشیم، دیگر تمایزی بین صدق و کذب بر جای نمی‌ماند. پذیرش تمایز بین صدق و کذب یا واقعیت و افسانه زمانی معنا دارد که چیزها از واژه‌ها ساخته نشده باشند و جهانی مستقل از مفهوم‌سازی وجود داشته باشد. در نهایت، شفلر در برابر این شعار گودمن که «ما قرائت‌ها را می‌سازیم، و قرائت‌های درست، جهان‌ها را می‌سازند»، این شعار را طرح می‌کند که «ما قرائت‌ها را می‌سازیم و چیزها درستی آن‌ها را تعیین می‌کنند.» (۳۵)

گودمن در مقاله «در باب ستاره‌سازی» می‌کوشد تا در برابر اشکالات شفلر از خود دفاع کند. او می‌پذیرد که گاهی از ساختن قرائت‌ها و گاهی از ساختن جهان‌ها سخن گفته است، ولی تأکید می‌ورزد که این صرفاً تفاوت در عبارات است، و قرائت‌های متعدد با جهان‌های متعدد تفاوتی ندارند و می‌توان آن‌ها را به جای یکدیگر به کار برد. بنابراین یکی از انگیزه‌های اصلی گودمن در طرح نظریه جهان‌سازی این است که نظریه تعدد قرائت‌ها، و به طور کلی پلورالیسم معرفتی را از تناقضی که گرفتار آن است رهایی بخشد. روح سخن گودمن این است که از نظر منطقی در صورتی می‌توان قرائت‌های گوناگون را به رسمیت شناخت و همه آن‌ها را به یک اندازه صادق و درست دانست که هر قرائتی به جهان خاصی تعلق داشته باشد که با خود آن قرائت ساخته می‌شود، و بنابراین، نظریه جهان‌سازی لازمه منطقی به رسمیت شناختن قرائت‌های متعدد خواهد بود.

اما در خصوص ستاره‌سازی، گودمن به لوازم نظریه جهان‌سازی خود پایبند می‌ماند و

می‌نویسد: «شفلر به من اشکال می‌گیرد که نمی‌توان گفت ما ستاره‌ها را ساخته‌ایم. من از او می‌پرسم که کدام یک از ویژگی‌های ستاره‌ها را مانساخته‌ایم، و از او می‌خواهم نشان دهد که این ویژگی‌ها چه تفاوتی با ویژگی‌هایی دارند که به ووشنی وابسته به زبان‌اند.»^(۳۶)

بی‌شرمی یا شهامت

مایکل دویت در کتاب واقع‌گرایی و صدق پاسخ‌گودمن به شفلر را بی‌شرمانه توصیف می‌کند و آن را مستلزم انسان‌خدایی می‌داند.^(۳۷) البته در اینکه نظریه‌گودمن آشکارا به انسان‌خدایی می‌انجامد، تردیدی نیست، و چنین ادعایی نهایت بی‌شرمی است؛ اما نمی‌توان گودمن را مسئول این بی‌شرمی دانست. چون نظریه جهان‌سازی سخن تازه‌ای نیست و همان‌گونه که مک‌کورمیک در مقدمه ستاره‌سازی می‌نویسد: «بسیاری از این مباحث، به‌ویژه تکثر جهان‌ها، روابط بین جهان‌ها و قرائت‌ها و مسئله تبیین صدق قرائت‌های متناقض، با روند فلسفه مدرن سازگاری درخور توجهی دارند. این مباحث، در پوششی بسیار متفاوت در دوران مدرن از تأملات فلسفی دکارت گرفته تا اندیشه فلسفی بسیار متفاوت دوران معاصر، مدام تکرار شده‌اند.» به عبارت دیگر گودمن در خلأ سخن نمی‌گوید، و صرفاً پوشش ابهام و ابهام‌راکنار می‌زند و با شهامت از بتی پرده‌برمی‌دارد که آن را فیلسوفان پیش از او تراشیده‌اند، و البته از تقدیر بد، این بت یخی است، و در برابر آفتاب صراحت و منطق تاب مقاومت ندارد و شاید به همین دلیل همیشه در پوششی از دوپهلوگویی عرضه شده است. به هر روی، با اینکه در چهره این بت حدناشناسی و نخوت و تکبر و تناقض و بی‌منطقی و فریب‌موج می‌زند، این امر دلیل نمی‌شود که صرفاً پرده‌بردار را سزاوار سرزنش بدانیم.

اندیشه انسان‌خدایی در فلسفه جدید و قدیم مغرب زمین، و حتی در دین مسیحیت و ادیان یونان باستان، داستانی طولانی دارد که بخشی از آن را هایدگر در هستی و زمان بازگو کرده است، و این رشته را از اندیشه سوژه‌محور دکارت تا انقلاب کوپرنیکی کانت و ایدئالیسم پساکانتی، و در نهایت، پدیدشناسی هوسرل (به‌ویژه با توجه به دو مفهوم تقلیل و تقویم) دنبال کرده است. این

اندیشه را همچنین می‌توان در آثار فیلسوفان معاصر می‌مانند کاسیرر و کوهن و ررتی و کواپین و پاتنم پی جست. البته این مقام، مجال دنبال کردن سیر تاریخی این اندیشه نیست و می‌توان در عوض بر دستاوردهای اصلی فلسفه مدرن متمرکز شد؛ زیرا به نظر می‌رسد گودمن به خوبی نشان می‌دهد که دفاع از نسبیت و پلورالیسم معرفتی و انسجام‌گرایی و تعدد قرائت‌ها، که روح و ثمره اصلی فلسفه مدرن به شمار می‌رود، در صورتی امکان‌پذیر است که واقعیات تابع اراده و خواست انسان باشند و جهان‌های بی‌نهایتی وجود داشته باشند که از واژه‌ها و نمادهای ساخت بشر تشکیل شده‌اند؛ جهان‌هایی که با تغییر نمادها تغییر می‌کنند و در مجموع تابع قراردادهای بشری‌اند. به عبارت دیگر، تکثرگرایی معرفتی، بدون نظریه جهان‌سازی گودمن به تناقض می‌انجامد؛ و نظریه جهان‌سازی، صرفاً تلاشی است برای پایبندی به همه لوازم تکثرگرایی معرفتی، و گودمن صرفاً نشان می‌دهد که انسان، آن‌گونه که در فلسفه مدرن تعریف می‌شود، راهی جز دعوی الوهیت ندارد.

طنز ماجرا در این است که فیلسوفان مدرن میناگرایان و واقع‌گرایان را به خودبزرگ‌بینی، تکبر علمی و دگم‌اندیشی متهم می‌کنند، در حالی که ثمره اندیشه آنان به هیچ وجه فروتنانه و متواضعانه نیست. آنان با شک آغاز می‌کنند، و شک، اگر صادقانه باشد، به طور منطقی به پذیرش محدودیت‌های وجودی و معرفتی انسان خواهد انجامید. ولی نتیجه‌ای که از دل شک مدرن بیرون می‌آید نشان می‌دهد که این شک غیرواقعی و مصلحت‌اندیشانه است و صرفاً ابزاری برای کنار گذاشتن برهان و منطق و رهایی از محدودیت‌های عقلی و تجربی است. شکاک مدرن نخست شهودهای عقلی را تحلیلی می‌نامد و ارزش معرفت‌شناختی آن‌ها را انکار می‌کند تا از بند منطق رها شود. کنار رفتن عقل باعث می‌شود که تجربه نیز ارزش و اعتبار خود را از دست بدهد، و به همین دلیل است که در فلسفه معاصر پس از تحلیلی نامیدن شهودهای عقلی، در نهایت داده تجربی نیز اسطوره نام می‌گیرد، و بنابراین انسان مدرن مرزها و محدودیت‌های تجربی را نیز کنار می‌زند.^(۳۸) با کنار رفتن عقل و تجربه کارکرد شک به پایان می‌رسد، و در چنین وضعیتی فیلسوف مدرن تردید را کنار می‌گذارد و در حالی که خود را در یک خلأ معرفت‌شناختی و

وجودشناختی می‌یابد ندای «أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى» سر می‌دهد و نمرودوار ادعا می‌کند که «من هستم که می‌میرانم و زنده می‌کنم». انگیزه اصلی تشکیک‌ها و تخریب‌های فلسفه مدرن را در این جمله پاتنم می‌توان مشاهده کرد: «اگر هیچ جهان حاضر و آماده‌ای وجود ندارد، پس بیایید جهان‌ها را بسازیم، و اگر معیارهای عینی وجود ندارند، بیایید آن‌ها را بنیان نهیم. هیچ چیز حاضر و آماده‌ای وجود ندارد، بلکه همه چیز را باید ساخت.»^(۳۹)

تردیدی نیست که کتاب‌هایی مانند راه‌های جهان‌سازی و ستاره‌سازی در آینده به منزله اسطوره‌های دوران مدرن مطالعه خواهند شد و احتمالاً سستی و بی‌پایگی آن‌ها مایه شگفتی خواهد بود؛ اما آنچه بیش از هر چیزی شگفتی خواهد انگیزخت، این است که این ادله را فیلسوفانی مطرح می‌سازند که با زور نجی و نازک‌طبعی از کنار برهان‌های وجود خدا می‌گذرند و چنین دلیل‌هایی را دگم‌اندیشانه می‌نامند؛ در حالی که این ادعا که انسان چیزها را می‌سازد، نوعی الهیات نوین است، و پیش از هر چیز نشان می‌دهد که در وجود خدا تردیدی نیست «أَفِي اللَّهِ شَكٌّ»، و انسان برای انکار خدا نخست باید مرزهای وجودی و معرفتی خود را انکار کند و اوصاف خدا را به خود نسبت دهد، و این به معنای انکار خود و اثبات خداست. (نیچه را به یاد بیاورید که پیش از سخن گفتن از مرگ خدا، مجبور شد از تولد اَبَرانسان سخن گوید.) به هر روی، خداانگاری انسان، فیلسوف مدرن را در موضعی انفعالی قرار می‌دهد و باعث خواهد شد، تمام ابزارهای نیاکان او برای کنار گذاشتن جهان‌بینی‌های خدامحور در مقابل خود وی و به ضرر او به کار گرفته شود، و این بار اوست که باید دفاعیه بنویسد. در اینجا، برای نمونه، می‌توان به مسئله شر اشاره کرد، که آن را با تفصیل بیشتری در ادامه برمی‌رسیم.

جهان‌سازی و مسئله شر

ماتریدی متکلم بزرگ قرن سوم هجری در کتاب التوحید در خصوص حکمت وجود شرور می‌نویسد: «خداوند امور مضر را آفرید تا با آن طغیان‌گران و سلاطین را خوار کند... و مانع آن شود که از زیادی ساز و برگ و نفرات خود غره شوند و به مرزهای الهی تجاوز کنند.»^(۴۰) او

همچنین در تفسیر حدیث «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ» به نواقص وجودی و معرفتی بشر اشاره می‌کند و آن را دلیلی بر وجود خدایی دانا و توانا و مدبر می‌داند^(۴۱) و وجود شرور و نارسایی‌ها را در جهان دلیلی بر وجود خداوند می‌داند و می‌نویسد:

«اگر جهان به خودی خود ساخته شده بود، هر چیزی می‌توانست برای خودش بهترین حالات و صفات را بسازد، و در این صورت شرور و نابسامانی‌ها رخت بر می‌بستند. پس وجود آن‌ها دلیلی است بر اینکه این جهان خالقی دارد.»^(۴۲)

به نظر می‌رسد استدلال ماتریدی را می‌توان در برابر ادعای جهان‌سازی انسان مدرن بازسازی کرد، و استدلالی که به دست خواهد آمد مبتنی بر این پرسش خواهد بود که اگر مفهوم‌سازی به جهان‌سازی می‌انجامد و اگر جهان‌های بی‌نهایتی وجود دارند که افراد بر اساس خواست و نیاز خود، آن‌ها را ساخته‌اند، چرا در جهان همه انسان‌ها درد و رنج و نابسامانی و ناکامی و نادانی، و در نهایت مرگ، دیده می‌شود، و چرا جهان هیچ فردی از بیمارستان و تیمارستان و گورستان خالی نیست، و چرا هیچ جهانی کامل و مطابق خواست انسان نیست. نمادها و واژه‌ها و مفاهیم، همگی در حیطه آگاهی انسان قرار دارند و با قرارداد می‌توان آن‌ها را تغییر داد. بنابراین فرد به آن‌ها آگاه است و توان تغییر آن‌ها را نیز دارد؛ پس چرا شر وجود دارد؟ آیا انسان بدخواه خود است؟

هیوم وجود شرور را با باور به وجود خدا ناسازگار می‌دانست و استدلال می‌کرد که «آیا او می‌خواهد از شر جلوگیری کند ولی توانایی ندارد؟ در این صورت او ناتوان خواهد بود. آیا او قدرت دارد ولی نمی‌خواهد؟ در این صورت او بدخواه است. آیا او هم قادر است و هم می‌خواهد؟ در این صورت شر از کجا آمده است؟ چرا اساساً شوم‌بختی در جهان وجود دارد؟ مطمئناً تصادفی در کار نیست. در این صورت ناشی از علتی است. هیچ چیز نمی‌تواند استواری این استدلال را متزلزل سازد؛ [استدلالی] چنین کوتاه، چنین واضح، چنین قاطع...»^(۴۳)

اینکه هیوم تجربه‌گرا و شکاک، از استدلالی قاطع و خلل‌ناپذیر سخن می‌گوید و با اطمینان اعلام می‌کند که تصادفی در کار نیست، شگفت‌انگیز است. او تجربه‌گراست و نمی‌تواند از برهان

عقلی سخن بگوید و سخن گفتن از قطعیت و تزلزل‌ناپذیری و نفی تصادف نیز با مبانی فلسفی او ناسازگار است. او اساساً در فتوای کتاب‌سوزی مشهوری که دارد،^(۴۴) هر کتابی را که ریاضی یا تجربی نباشد در خور شعله‌های آتش می‌داند و آن را سفسطه و توهم می‌خواند، و شعله‌های آن آتش دامن این استدلال را نیز، که نه تجربی است و نه ریاضی، خواهد گرفت. نکات فوق نشان می‌دهد که شک هیوم صادقانه نیست و از سنخ شک پروتاگوراس است، و در نهایت به این نتیجه می‌انجامد که انسان معیار همه چیز است: معیار آنچه هست و معیار آنچه نیست. البته تشکیک و تخریب و کتاب‌سوزی به هیوم مجال نداد که نتیجهٔ ایجابی شک خود را با صراحت بیان کند، و همان‌گونه که دیدیم این وظیفه را فیلسوفان پس از او برعهده گرفتند.

پذیرش محدودیت‌ها و نقایص وجودی و معرفتی انسان، با ایمان منافاتی ندارد و حتی می‌تواند به پذیرش بندگی انسان کمک کند. امیرمؤمنان علیه السلام در وصیت خود به امام حسن علیه السلام می‌نویسند: «اگر دربارهٔ جهان و تحولات روزگار مشکلی برای تو پدید آمد، آن را به عدم آگاهی ارتباط ده؛ زیرا تو ابتدا با ناآگاهی متولد شدی و سپس علوم را فراگرفتی، و چه بسیار است آنچه نمی‌دانی و خدا می‌داند... پس به قدرتی پناه بر که تو را آفریده، روزی داده و اعتدال در اندام تو آورده است. بندگی تو فقط برای او باشد.»^(۴۵) بنابراین اعتراف به نقایص معرفتی نه تنها با ایمان منافاتی ندارد، بلکه انسان با اذعان به چنین نقایصی یک گام به بندگی خدا نزدیک‌تر می‌شود. در این صورت مسئلهٔ شر نیز چه از لحاظ نظری و چه از لحاظ عملی مشکل‌ساز نخواهد بود؛ زیرا مؤمن اعتراف می‌کند که به همهٔ جوانب هستی احاطه ندارد و بنابراین می‌تواند پاسخ به این پرسش هیوم را که «پس شر از کجا آمده است؟» خارج از توان بشر بداند.^(۴۶) در عمل نیز درد و رنج و بیماری و مرگ به تضعیف ایمان مؤمن نمی‌انجامد؛ زیرا او اذعان دارد که آن کس که بیمار نمی‌شود و رنج نمی‌کشد و زاده نمی‌شود و نمی‌زاید و خسته نمی‌شود و چرت نمی‌زند و خوابش نمی‌گیرد و نمی‌میرد، خداست. بنابراین بندگی در مقام عمل نیز گره‌گشاست و تحمل ناکامی‌ها را آسان می‌سازد و رنج‌ها را می‌کاهد و دردها را التیام می‌بخشد. برای مؤمن درد و رنج دستمایه‌ای برای نیل به عالی‌ترین مدارج ابتهاج و لذت معنوی خواهد بود و او هر واقعهٔ

رنج آوری را پیامی دل‌انگیز و نسیمی حیات‌بخش از موجودی کامل و بی‌همتای داند؛ موجودی که او را به خود می‌خواند و از غیر خود بر حذر می‌دارد. چنین نگاهی به وقایع دردآور خشنودی و شادی نهایی را در همین جهان به ارمغان خواهد آورد.

ولی در نظریه جهان‌سازی نمی‌توان برای مسئله شر پاسخی یافت، و این پرسش بی‌پاسخ می‌ماند که اگر انسان معیار هستی و نیستی است، پس چرا بی‌عدالتی و کژوی و نابسامانی در جهان دیده می‌شود و چرا نادانی و ناکامی و بیماری و جنون و مرگ در جهان همه انسان‌ها رخنه کرده است. در اینجا دیگر مسئله شر نه تنها پناهگاه الحاد نخواهد بود، بلکه به پرتگاهی برای آن تبدیل خواهد شد. انسان اگر جهان را خود می‌سازد و اگر واقعیت‌ها را به خواست و اراده خود «جعل» می‌کند و نه کشف، پس چرا خود را ضعیف و ناقص و محدود و میرا خواسته است، و چرا درد و رنج را برای خود ساخته و چرا بیمارستان و تیمارستان و گورستان را از صحنه حیات خود حذف نکرده است؟ مسئله شر در اینجا به منزله دلیلی مستحکم، دعوی الوهیت انسان را باطل می‌کند و او را صلا می‌زند که باد نخوت از سر فرو نهد و جامه تکبر از تن بدر کند و بر سر سفره بندگی بنشیند و مرزها و محدودیت‌های خود را بپذیرد. در اینجا مسئله شر از چنان قوتی برخوردار است که حتی اگر انسان در مقام نظر با مغلظه و پرگویی از کنار آن بگذرد، در عمل، دعوی الوهیت او را درهم خواهد شکست، و آن‌گاه که فرعون وار گرفتار امواج نیل است معلوم خواهد شد که حدناشناسی او از سر طغیان و لاف‌زنی و نام‌جوینی بوده و دعوی جهان‌سازی او تهی و بی‌پایه و بی‌مغز بوده است.

چون محک دیدی سیه گشتی چو قلب	نقش شیری رفت و پیدا گشت کلب
ای سگ گرگین زشت، از حرص و جوش	پسوستین شیر را بر خود مپوش
غره شیرت بخواهد امتحان	نقش شیر و آنکه اخلاق سگان (۴۷)

پی‌نوشت‌ها

1. Nelson Goodman, *Ways of worldmaking* Indianapolis: Hackett Publishing Company, 1978, p.115.
2. Ibid, p. 2.
3. Ibid, p. 91.
4. Ibid, p. 98.
5. Ibid, p. 20.
6. Ibid, p. 6.
۷. در نظام فلسفی کانت «وجود» از مقولات است و صرفاً بر پدیده‌ها قابل اطلاق، و بنابراین شیء فی نفسه را حتی «موجود» نیز نمی‌توان دانست و شیء فی نفسه صرفاً فرضی منطقی است و کانت برای انسجام بخشیدن به نظام فلسفی خود به آن نیاز دارد. ولی ایدئالیست‌های پس از او نظام فلسفی خود را به گونه‌ای تنظیم می‌کنند (یا به تعبیر گودمن جهان خود را به گونه‌ای «می‌سازند») که به شیء فی نفسه حتی به منزله یک فرض نیز نیازی نیست و بنابراین آن را حذف می‌کنند. (حذف از مهم‌ترین راه‌های جهان‌سازی است).
8. Nelson Goodman, Op.cit, p.17,19.
9. Ibid, p.3.
۱۰. از نظر گودمن جهان‌های علمی و نیمه‌علمی صرفاً از واژه‌ها ساخته شده‌اند، و اگر استدلال نخست او را دربارهٔ چنین جهان‌هایی بازسازی کنیم؛ با این استدلال سطحی و تهوع‌آور روبه‌رو خواهیم بود که برای بیان هر واقعیتی باید از یک واژه استفاده کرد. پس جهان از واژه‌ها ساخته شده است. البته در زبان انگلیسی واژه (word) و جهان (world) تفاوت چندانی ندارند (مگر در یک حرف!) و گودمن در آثار خود به هر حربه‌ای متوسل می‌شود تا بلکه خوانندهٔ انگلیسی زبان را متقاعد کند که این یک حرف را نادیده بگیرد و بپذیرد که wordmaking تفاوتی با worldmaking ندارد و انسانی که از پس واژه‌سازی برمی‌آید، دیگر جهان‌سازی برایش سهل است. او حتی در برخی از آثار خود «ساختن» را نیز با واژهٔ work بیان می‌کند تا شاید به خواننده تلقین کند که ساختن نیز با واژه و جهان هم‌خانواده است (ر.ک. مقالهٔ «words, works and worlds» در ستاره‌سازی)
11. Nelson Goodman. Op.cit, p.6.
12. Ibid, p.103.
۱۳. اگر فهرستی از راه‌های تحریف واقعیت تهیه کنیم با فهرست شیوه‌های جهان‌سازی گودمن تفاوت زیادی نخواهد داشت. ولی همان‌گونه که از مباحث بالا روشن می‌شود، در نظریهٔ گودمن، تحریف، معنای نخستین خود را از دست می‌دهد و معنای جدیدی می‌یابد.
14. Nelson Goodman, Op.cit, p.97.

15. Ibid, p.25.
 16. Ibid, p.112.
 17. Ibid.
 18. Ibid, p.72.
 19. Ibid, p.114.
 20. Big Dipper.
 21. Nelson Goodman, Op.cit, p.120.
 22. Ibid.
 23. internal realism.
 24. Hilary Putnam, *Reason, Truth, and History*, Cambridge university press, 1996, p. 51.
 25. Metrology.
 26. Hilary Putnam, Op.cit, p.23.
 27. God's Eye point of view.
 28. Richard Fumerton, *Realism and the Correspondence theory of truth*, Maryland, Rowman & Littlefield Publishers, INC, 2002, p.70.
 29. Ibid, p.58.
 30. Nelson Goodman, Op.cit, p.138.
 31. Ibid, p.94.
 32. Ibid, p.96.
 33. Scheffler, 1996A, p.138.
 34. Scheffler, 1996A, p.140.
 35. Scheffler 1996B, p.164.
 36. Nelson Goodman, Op.tic, p.145.
 37. Michael Devitt, *Realism and truth*, New Jersey, Princeton university press, 1984, p.192.
۳۸. برای یافتن منابعی بیشتر دربارهٔ اسطوره نامیدن دادهٔ تجربی، رک:
Roderick M.Chisholm, "The Myth of the Given" in Ernest sosa and Jaegwan Kim (eds.)
Epistemology: An Anthology, oxford, Blakwell Publishers, 2000, p.118.
۳۹. نلسون گودمن، واقعیت، افسانه و پیش‌بینی، مترجم رضا گندمی نصرآبادی، (قم، دانشگاه مفید، ۱۳۸۱)، ص ۱۹.
۴۰. ابن منصور ماتریدی، التوحید، (الاسکندریه، دارالجامعات المصریه، بی‌تا)، ص ۱۰۹.
۴۱. همان، ص ۱۳۰.

۴۲. همان، ص ۱۷.

۴۳. آلون پلنتینگا، فلسفه دین: خدا، اختیار و شر؛ ترجمه و توضیح محمد سعیدی مهر؛ (قم، طه، ۱۳۷۶)، ص ۴۰.

۴۴. متن فتوای هیوم از این قرار است: «هنگامی که قانع از این مبادی، کتابخانه‌ها را بازرسی می‌کنیم چه ویرانیی باید به بار آوریم؟ اگر کتابی مثلاً در باب الهیات یا مابعدالطبیعه مدرسه را به دست گیریم باید بهرسیم: آیا استدلالی مجرد مربوط به کمیت یا عدد در بر دارد؟ نه، آیا استدلالی آزمایشی مربوط به امور واقع وجود در بر دارد؟ نه. پس آن را به شعله‌های آتش بسپرید؛ زیرا جز سفسطه و توهم چیزی در بر نتواند داشت.» (ر.ک. فردریک کاپلستون، تاریخ فلسفه، ترجمه جلال‌الدین اعلم، (تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۰)، ج ۵، ص ۳۳۲.

۴۵. نهج البلاغه، نامه ۳۱.

۴۶. منظور این نیست که مؤمن برای یافتن چنین پاسخی تلاشی نمی‌کند. بلکه برعکس، مؤمن با الهام از منابع دینی و با تمسک به استدلال عقلی می‌تواند وجود شر را لازمه تکامل انسان، متضمن خیرهایی برتر، مکافات اعمال انسان و عاملی برای پاداش اخروی بداند. آنچه در اینجا مورد تأکید است این است که از فرد مدعی جهان‌سازی پذیرفتنی نیست که در برابر این پرسش که شر از کجا آمده است بگوید نمی‌دانم.

۴۷. مولانا جلال‌الدین محمد بلخی، مثنوی معنوی، دفتر سوم، بیت‌های ۷۸۶-۷۸۹.

منابع

- پلنتینگا، آلون، فلسفه دین: خدا، اختیار و شر، ترجمه و توضیح محمد سعیدی مهر، (قم، طه، ۱۳۷۶)؛
- ماتریدی ابی منصور، التوحید، (الاسکندریه، دارالجامعات المصریه، بی تا)؛
- نلسن گودمن، واقعیت، افسانه و پیش بینی، مترجم رضا گندمی نصرآبادی، (قم، دانشگاه مفید، ۱۳۸۱)؛
- Devitt, Michael. (1984) *Realism and truth*, New Jersey, Princeton University press
- Fumerton, Richard (2002), *Realism and the Correspondence theory of truth*, Maryland, Rowman & littlefield Publishers, INC
- Goodman Nelson (1978), *Ways of worldnankings*, Indianapolis: Hackett Publishing Company
- (1996A) "the way the world Is", McCormick, Peter j. ed. (1996) *Starmaking: Realism Anti-Realism and Irrialism*, Cambridge, MIT press.
- (1996B) "on Starmaking", in McCormick, Peter j. Ibid.
- Putnam, Hilary (1981), *Reason, Truth, and History*. Cambridge: Cambridge university press
- (1996) "Is there still anything to say about reality and truth" in McCormick, Peter j. ed. Ibid pp. 11-28
- Scheffler, Israel, (1996A) "the wonderful worlds of Goodman" in McCormick, Peter j. ed. Ibid. pp. 133- 142
- (1996B) "Reply to Goodman" in McCormick, Peter j. ed. Ibid pp. 161-164.



پښتونستان د علومو او مطالعاتو فریښی
پرتال جامع علومو انسانی